

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته

در جلسه قبل، نقد مرحوم محقق نائینی بر صاحب فصول را ملاحظه کردید، طبق بیان مرحوم نائینی، نظریه صاحب فصول مستلزم دور، خلف و تسلسل است. بنابراین این نظریه اشکال ثبوتی دارد.

پاسخ کلی از اشکالات محقق نائینی

از اشکالات ثلاثی که مرحوم نائینی عنوان کرده‌اند یک جواب کلی می‌توانیم ارائه دهیم و همینطور از هر کدام جداگانه می‌توانیم جواب دهیم.

اما جواب کلی این است که ایشان در مقدمه محذورات ثلاثه این نکته را عنوان کرده‌اند که اگر ایصال به ذی المقدمه، عنوان قیدیت برای مقدمه داشته باشد، لازم می‌آید که واجب نفسی قید برای واجب غیره شود. این اشکالات دور، حالا یا دور من حیث الوجود یا دور من حیث الوجوب یا تسلسل را روی همین مبنا پیاده کردند.

روی این مبنا که بگوییم ایصال به ذی المقدمه قید برای مقدمه است و در نتیجه خود واجب نفسی، قید برای واجب غیره قرار بگیرد.

اما جواب کلی که می‌توانیم بدهیم این است که این پایه را متزلزل کنیم و بگوییم صاحب فصول قائل به مقدمه موصله است، اما مقدمه موصله به این معنا نیست که ایصال به ذی المقدمه قید برای مقدمه باشد و عنوان جزئیت برای مقدمه را داشته باشد، بلکه ایصال به ذی المقدمه یک عنوان ملازم با خود مقدمه است، هم می‌توانیم تعبیر کنیم بعنوان ملازم و هم می‌توانیم تعبیر کنیم به اینکه این ایصال به ذی المقدمه، عنوان حصه‌ای خاصه‌ای از مقدمه را دارد.

توضیح مطلب: ما اگر گفتیم صاحب فصول ایصال به ذی المقدمه را قید مقدمه قرار می‌دهد، نتیجه قیدیت، جزئیت است، معنای آن این است که واجب نفسی، جزء مقدمه شود و آن اشکالات بوجود می‌آید، اشکال دور، دور وجودی و وجوبی و تسلسل.

اما اگر بگوییم مقدمه واجب است، اما منوط به اینکه خارجا این مقدمه ملازم با ایصال به ذی المقدمه باشد. مسأله ایصال به

ذی المقدمه را بعنوان جزء برای مقدمه قرار ندهیم، خارج از مقدمه و بعنوان یک امر ملازم قرار دهیم. یا به جای اینکه مسأله ملازم را مطرح کنیم بگوییم صاحب فصول می‌گوید هر مقدمه‌ای در عالم خارج واقع می‌شود متعلق وجوب نیست، بلکه یک حصه‌ی خاصه‌ای متعلق وجوب است. کدام حصه؟ آن حصه‌ای که خارجاً ذی المقدمه بعد از آن تحقق پیدا کند، آن حصه‌ای که در عالم خارج ملازم با ذی المقدمه است، که ایصال به ذی المقدمه را بعنوان قید یا به عنوان جزء مقدمه قرار ندهیم.

اگر این بیان را ذکر کردیم این یک جواب عمومی از همه محذورات ثلاث است. دیگر اشکال دور من حیث الوجود، دور من حیث الوجوب و تسلسل لازم نمی‌آید. همه این اشکالات در فرضی تصویر دارد که ایصال به ذی المقدمه را قید و جزء برای مقدمه قرار دهیم.

این یک جواب عمومی از اشکالات ثلاثه مرحوم نائینی و ظاهر فرمایش فصول هم همین است. یعنی صاحب فصول قائل به این است که مقدمه موصله واجب است، اما این تحقیق در کلام نائینی آمده که اگر مقدمه به قید ایصال واجب باشد، ایصال می‌شود قید مقدمه و قید، عنوان جزء دارد و بعد اشکالات را مطرح کرده است.

یعنی مرحوم نائینی ابتدا فرمایش صاحب فصول را طوری بیان کرده که ایصال به ذی المقدمه عنوان این را پیدا کرده که واجب نفسی، قید برای واجب غیری واقع شود، آنگاه وقتی قید برای واجب غیری قرار گرفت این اشکالات پیش می‌آید.

حال با قطع نظر از این جواب کلی و عمومی، یکی یکی آنها را بررسی کنیم و ببینیم می‌شود جواب دیگری مطرح کرد یا نه؟

پاسخ مرحوم امام از اشکال اول محقق نائینی

اشکال اول: یعنی دور من حیث الوجود، بیان آن این بود که اگر واجب نفسی قید و جزء برای واجب غیری شد، نتیجه آن این می‌شود که وجود ذی المقدمه، بر وجود مقدمه توقف دارد، که این مفروض ما است. در همه جا وجود ذی المقدمه متوقف بر وجود مقدمه است. حال اگر واجب نفسی، قید برای مقدمه شد، نتیجه این می‌شود که وجود مقدمه هم متوقف بر وجود مقدمه است. برای اینکه اگر واجب نفسی جزء شد، هر مرکبی متوقف بر اجزاءش است و نتیجه این می‌شود که واجب غیری که مرکب است از دو جزء، یکی ذات مقدمه و دوم ایصال به قید واجب نفسی، پس واجب غیری هم متوقف بر واجب نفسی می‌شود. و هذا دور، وجود واجب نفسی متوقف بر وجود واجب غیری و وجود واجب غیری هم متوقف بر وجود واجب نفسی می‌شود.

برای جواب از این اشکال حتی روی این فرض دیگر آن جواب عمومی را در اینجا کنار بگذاریم، فرض این است که بگوییم ایصال به ذی المقدمه قید برای مقدمه است، قید برای واجب غیری است.

یک جوابی در کلمات مرحوم امام در کتاب معتمد الاصول (1: 83) - این کتاب، تقریرات والد بزرگوار ما از اصول امام (رضوان الله علیه) است - بیان کرده‌اند.

مرحوم امام در جواب از دور فرموده‌اند که اگر ذی المقدمه بخواهد وجود پیدا کند، بر ذات مقدمه توقف دارد. در وجود ذی المقدمه، ایصال به ذی المقدمه مدخلیت ندارد. ذی المقدمه بر ذات مقدمه توقف دارد. یعنی واجب نفسی بر ذات مقدمه یعنی ذات عمل متوقف است.

اما واجب غیری، متوقف بر ایصال است. پس واجب غیری متوقف بر مقدمه نیست، ذی المقدمه متوقف بر ایصال نیست.

بعبار آخری؛ در بیان دور ما می‌گفتیم ذی المقدمه متوقف است بر این مرکب، مستشکل و مرحوم نائینی در بیان دور می‌فرمود ذی المقدمه بر این مرکب متوقف است که مرکب یک جزء آن ذات مقدمه است و جزء دوم آن هم ایصال است.

اما امام می‌فرمایند ذی المقدمه وجوداً متوقف بر ذات مقدمه است، و ایصال در مقدمیت این مقدمه برای ذی المقدمه مدخلیت ندارد. می‌فرمایند قید ایصال که ما می‌گوییم در مقدمیت دخالت ندارد، در متعلق وجود مدخلیت دارد.

این تعبیر و همین جواب بعد از ایشان هم توسط بعضی از بزرگان دیگر (منتقی الاصول 2: 296) ذکر شده است.

بعبارة آخری؛ اگر بگوییم این قید ایصال به ذی المقدمه، مقوم مقدمیت است، این دور بوجود می‌آید، اما اگر گفتیم قید ایصال به ذی المقدمه، مقوم مقدمیت نیست، مقدمه، ذات عمل است، ایصال، دخالت در وجود غیری این مقدمه دارد نه در مقدمیت مقدمه، نتیجه این می‌شود که دور منتفی می‌شود.

دور در صورتی تثبیت می‌شود که بگوییم ایصال، در مقدمیت دخالت دارد و اگر ذی المقدمه بر این مقدمه بخواهد به این نحو متوقف باشد، دور لازم می‌آید.

به عبارت ساده و روشن؛ وجود ذی المقدمه بر ذات مقدمه توقف دارد و ایصال، مدخلیتی در مقدمیت این مقدمه ندارد.

نقد استاد بر جواب مرحوم امام

این جواب هم در کلام مرحوم امام و هم در کلام صاحب منتقی الاصول آمده است. آیا این جواب صحیح است؟

این جواب، اول دعوا است. صاحب فصول می‌گوید اگر مقدمه‌ای موصل نباشد، آن را مقدمه نمی‌دانیم، نه اینکه آن مقدمه است اما بگوییم عنوان واجب ندارد. ادعای صاحب فصول این است که وجوب غیری، روی مقدمه موصله آمده است، اما اگر چیزی موصل نباشد مقدمیت برای ذی المقدمه ندارد.

لذا این جواب، جواب درستی به نظر نمی‌رسد. برای اینکه صاحب فصول می‌گوید ایصال به ذی المقدمه، در مقدمیت مقدمه دخالت دارد. اینطور نیست که ایصال فقط در وجوب غیری که می‌خواهد متعلق به این مقدمه شود دخالت داشته باشد.

وضو مقدمه صلاة است، اگر وضو گرفتید اما نماز را انجام ندادید، طبق نظریه صاحب فصول نمی‌گویند مقدمه واقع شد. حالا بعداً که ادله صاحب فصول را بررسی می‌کنیم دقیق‌تر می‌شود حرف زد. ببینیم از ادله صاحب فصول استفاده می‌شود که ایصال به ذی المقدمه در مقدمیت هم نقش دارد، یا فقط در اتصاف مقدمه به وجوب غیری نقش دارد.

ظاهر این است که این جواب نمی‌تواند جواب تامی در اینجا باشد.

به نظر می‌رسد این اشکال اگر گفتیم ایصال به ذی المقدمه قید برای مقدمه است این اشکال دور قابل جواب نیست. مگر اینکه همان جواب عمومی را ذکر کنیم و بگوییم ایصال عنوان ملازم دارد. والا اگر کسی بگوید ایصال به ذی المقدمه قید برای مقدمه است اشکال دور به نظر ما قابل جواب نیست. غیر از این جوابی هم که عرض کردیم جواب دیگری در کلمات پیدا نکردیم.

مرحوم آقای خویی در کتاب محاضرات اشکال دور من حیث الوجود را پاسخ نداده‌اند و مستقیماً رفته‌اند سراغ پاسخ از اشکال دور من حیث الوجوب. عرض کردیم اینطور نیست که کسی بتواند در اینجا تفکیک کند، یا باید هم دور وجودی را بپذیرد و هم وجوبی، یا هر دو را باید انکار کند. اینکه بگوییم دور وجودی داریم اما دور وجوبی نداریم، کسی قائل به آن نشده و وجهی ندارد.

اشکال دوم این است که دور وجوبی، یعنی وجوب ذی المقدمه متوقف بر وجوب مقدمه، وجوب مقدمه هم متوقف بر وجوب ذی المقدمه. چرا؟

این مسلم است که وجوب غیری هر مقدمه، معلول وجوب نفسی ذی المقدمه است. حال قید ایصال به ذی المقدمه را جزء مقدمه قرار داده‌ایم، اگر جزء مقدمه قرار گرفت، معنای آن این است که همان وجوب غیری که متعلق به مقدمه است، اکنون که مقدمه مرکب شد، اجزاء آن هم دارای وجوب غیری می‌شود. یک جزء آن ایصال به ذی المقدمه است. باید بگوییم ایصال به ذی المقدمه یعنی خود ذی المقدمه، اتصاف به وجوب غیری پیدا کند.

پس وجوب ذی المقدمه باید وجوب غیری شود، در حالی که واجب غیری وجوبش را از خود ذی المقدمه می‌گیرد. این دور من حیث الوجوب است.

مرحوم آقای خویی (محاضرات 2: 514) فرموده‌اند وجود نفسی متعلق به ذی المقدمه ناشی از وجوب مقدمه نیست.

در اینجا اگر ایصال به مقدمه را قید قرار دادیم سه وجوب طولی داریم.

1- وجوب نفسی ذی المقدمه 2- وجوب غیری مقدمه، که این در طول آن است، یعنی وجوب غیری مقدمه، مترشح از وجوب غیری ذی المقدمه است. 3- وجوب غیری ذی المقدمه که این یک وجوب دومی است برای ذی المقدمه و وجوب سومی است در مسأله.

ذی المقدمه‌ای که قید برای واجب غیری واقع می‌شود، خودش هم متصف به وجوب غیری می‌شود، اما این وجوب غیری در طول آنها است. اگر گفتیم این سه وجوب در طول هم قرار دارند. اینجا دیگر مسأله دور مطرح نمی‌شود.

آنگاه می‌فرمایند تنها چیزی که در اینجا مطرح می‌شود این است که در ذی المقدمه باید دو وجوب اجتماع پیدا کند، هم وجوب نفسی و هم وجوب غیری. وجوب نفسی که خودش داشت، وجوب غیری هم به برکت اینکه جزء مقدمه قرار گرفت پیدا کرد. می‌گویند ما قائل‌ایم به اینکه این دو وجوب غیری و نفسی وقتی اجتماع پیدا کردند در حکم فعل وجوب مؤکد می‌شود. لذا می‌فرمایند مشکلی در اینجا وجود ندارد. این جوابی است که ایشان در اینجا بیان کرده‌اند.

نقد و بررسی استاد محترم نسبت به پاسخ محقق خوئی

ببینیم این فرمایش ایشان تام است یا خیر؟

اشکال این بود که محقق نائینی فرمود اگر ایصال به ذی المقدمه قید برای مقدمه شد ریال مقدمه چون واجب غیری است، پس

ذی المقدمه هم اتصاف به وجوب غیری پیدا می‌کند.

ایشان می‌فرماید این وجوب غیری در طول دو وجوب دیگر استریال ذی المقدمه، اوّل واجب نفسی شده، بعد مقدمه واجب غیری شده، مجدداً ذی المقدمه‌ای که قید برای مقدمه است عنوان واجب غیری پیدا کرده است.

کلام واقع ایشان در این طولیت است. اینکه ایشان می‌فرمایند این وجوب غیری برای ذی المقدمه، در طول آن دو وجوب دیگر است، این را از کجا اثبات می‌کنند؟

طبق بیان مرحوم نائینی و مشهور؛ ما در اینجا یک ذی المقدمه و یک مقدمه داریم. وجوب مقدمه از وجوب ذی المقدمه ناشی می‌شود. وجوب مقدمه می‌شود یک وجوب معلولی، نتیجه این می‌شود این وجوب غیری مقدمه که حالا مقدمه مرکب است، مرکب است از ذات العمل بعلاوه قید ایصال.

این ایصال به ذی المقدمه که جزء مقدمه است، این می‌شود واجب غیری. اگر شد واجب غیری که وجوبش را از واجب نفسی گرفته است. اگر شد واجب غیری سؤال می‌کنیم از همان زمانی که واجب شده، وجوب نفسی دارد یا ندارد؟

در این زمانی که قید برای مقدمه واقع شده، الان ایصال به ذی المقدمه قید برای مقدمه شده است، سوال ما این است که این زمانی که قید برای مقدمه واقع شد، آیا واجب نفسی است یا نه؟

در این زمان این قید که برای مقدمه واقع می‌شود، ایصال به ذی المقدمه که قید برای مقدمه واقع می‌شود، نمی‌تواند عنوان واجب نفسی داشته باشد. در این زمانی که قید واقع می‌شود، لا یكون إلا اینکه واجب غیری باشد، مانند سایر اجزاء، در سایر اجزاء وقتی یک مقدمه‌ای مرکب از ده جزء است، اصلاً خارج از فضای این بحث اگر مقدمه‌ای مرکب از ده جزء باشد، آیا شما می‌توانید بگویید یک جزء آن قبلاً وجوب نفسی است؟ اصلاً نمی‌شود. آنچه می‌خواهد جزء برای مقدمه قرار گیرد، فقط می‌تواند ظرف برای واجب غیری باشد.

شما اگر بتوانید اثبات کنید این با بعث واجب نفسی قید واقع شده، بعد می‌فرمایید مانعی ندارد از یک جهت واجب نفسی بوده و حالا از جهت دیگر واجب غیری شده، اجتماع دو وجوب است، یکی واجب نفسی و دیگری واجب غیری، اندکاک می‌شود و تأکید می‌شود.

اما فرض این است که اینکه بعنوان قید برای مقدمه واقع شده، الان دیگر اتصاف به واجب نفسی ندارد و الان واجب غیری می‌شود. نتیجه این می‌شود که خود مقدمه وجوبش را از ذی المقدمه نفسی گرفت، این ذی المقدمه که الان متعلق مقدمه واقع شده و جزء، این وجوبش را از واجب غیری گرفت. اشکال و مناقشه ما با ایشان فقط در همین مسأله طولیت است، اینکه می‌فرمایند این سه وجوب در طول یکدیگر هستند را اثبات نکرده‌اند و فقط بیان کرده‌اند، گفته‌اند اوّل ذی المقدمه واجب می‌شود بعد مقدمه واجب می‌شود، در مرحله بعد ایصال به ذی المقدمه عنوان واجب غیری پیدا می‌کند.

اشکال دور این است که این ایصال به ذی المقدمه که عنوان وجوب دارد، نتیجه این می‌شود که وجوب این ذی المقدمه از واجب غیری آمد، در حالیکه وجوب واجب غیری از وجوب ذی المقدمه است و هذا دورٌ من حيث الوجوب.

این ایصال به ذی المقدمه با بعث و با قید، بعنوان واجب نفسی قید قرار نمی‌گیرد. ایصال به خود ذات ذی المقدمه، آنگاه عنوان واجب غیری را پیدا می‌کند و در دور وجوبی در اینجا است.

یک جوابی هم مرحوم امام دارند که إن شاء الله عرض می‌کنیم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ